

خودشناسی و دلالت‌های تربیتی آن از منظر اقبال لاهوری

Iranfayyaz@yahoo.com

M.khoshnamvand@gmail.com

maryameashouri@yahoo.com

ایراندخت فیاض / دانشیار فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه علامه طباطبائی

محسن خوشناموند / دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه علامه طباطبائی

مریم عشوری / دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه الزهراء

پذیرش: ۹۷/۱۰/۰۴

دریافت: ۹۷/۰۵/۲۷

چکیده

یکی از پایه‌های اصلی پرورش فضائل اخلاقی و تکامل معنوی، خودشناسی و معرفت نفس است، و تا انسان این مرحله دشوار را پشت سر نگذارد، به هیچ‌یک از مقامات معنوی نایل نخواهد شد؛ به همین دلیل اندیشمند شهیبری مانند اقبال لاهوری، به بررسی دقیق و جامع این مسئله پرداخته است. هدف این پژوهش تبیین راه‌کارهایی برای رسیدن به خودشناسی و تربیت نفس در آدمی است تا از این طریق راه سعادت برای انسان هموار گردد. این مقاله به روش توصیفی - تحلیلی، به فلسفه خودی اقبال پرداخته است. فلسفه‌ای که مبنایش آزادی نفس از قیود بشری، و رهایی از سلطه و استکبار جهانی است. تحقق این امر، در بستر عوامل و زمینه‌های متعددی، از قبیل: تعبد، عشق، آزادی و... میسر است. در این مقاله راه‌کارهای تربیتی، با تکیه بر فلسفه خودی اقبال، استنتاج و تبیین شده است. حرکت بر اساس این تدابیر و عمل نمودن به آنها، سلامت فرد و جامعه را تضمین خواهد کرد.

کلیدواژه‌ها: اقبال لاهوری، خودشناسی، هویت، آزادی، دلالت تربیتی.

مقدمه

با انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ و پس از آن، با وجود پیشرفت سریع زندگی بشر و به سبب کشفیات علمی، ماده‌گرایی قدم به میدان گذاشت. دنیای صنعتی انسان را به ماشین بدل کرد و سبب افزایش گرفتاری‌های مردم شد. همان‌طور که هگل این خطر را احساس کرد، و کی‌یرکگارد نیز که شاهد تأثیر آن در هموطنانش بود، بر آن شد که فهم نادرستان را در باب زندگی، که با تفکر نوین بسط می‌یافت، معدوم سازد (صابر، ۱۳۸۸، ص ۲۵).

در واقع با شروع انقلاب صنعتی، انسان وجود ارزشمند هم‌نوعان خود و خویش را به فراموشی سپرد و ماشین جایگزین انسان شد. منطق قطعات قابل تعویض ماشین، به تدریج به افراد نیز تعمیم داده شد و حیات انسان‌ها در چرخه منفعت، خودکامگی و مسخ‌شدگی قرار گرفت. انسان مدرن در جریان تند دستاوردهای خویش دورمانده از اصل خویش قرار گرفت.

بنابراین، تحت این شرایط بود که محمد اقبال لاهوری با انزجار از وضعیت به‌وجودآمده، توجه خود را به انسان و امور انسانی معطوف کرد، و به انسان نه به عنوان موجودی صرفاً مادی، بلکه به عنوان موجودی خودآگاه از «خود» در جهان هستی معنی بخشید، و با طرح «فلسفه خودی»، این انسان خودباخته را به خودشناسی دعوت کرد، تا از وجود خود، آگاه گردد و بهترین شیوه زندگی را متناسب با قداست خود در هستی برگزیند. از نظر این اندیشمند، انسان از شأن و منزلت خاصی برخوردار است؛ به‌طوری‌که مکتب وی، به اصالت فردیت و شخصیت و بازگشت به خویش استوار است، و انسان را به بازگشت به خود، و کشف وجود خویش فرامی‌خواند (میر، ۱۳۸۸، ص ۷۸).

فلسفه خودی اقبال، فلسفه‌ای برای دعوت به خودشناسی است؛ زیرا در زمان اقبال، انسان‌ها، به‌ویژه مسلمانان، در مقابل غریبان دچار از خودبیگانگی و تزلزل شخصیت شده بودند. اقبال با بیان مثنوی خودی، آنها را به خودشناسی دعوت کرد، تا به خود اصل خویش بازگردند تا از پیروی کورکورانه از غرب، دست بردارند.

بنابراین، با توجه به اهمیت خود و خودشناسی در دیدگاه اقبال، بخصوص برای جامعه امروزی که رهاوردهای مدرنیته و تهاجمات فرهنگی، پیکر جامعه را مخدوش کرده است، ضرورت دارد به بازنگری و بررسی آثار فیلسوفانی مانند اقبال پرداخته شود؛ تا چراغی

فراسوی انسان وامانده در دنیای صنعتی قرار دهیم. تاکنون پژوهش‌های متعددی در ابعاد مختلف در مورد اقبال انجام گرفته است که در ذیل به چند نمونه از آن اشاره می‌گردد: میر (۱۳۸۸) در مقاله «خودی و انسان آرمانی در شعر اقبال لاهوری»، خودی و انسان آرمانی را از دید اقبال بررسی کرده و راه‌حل تقویت تربیت خودی را اطاعت از احکام شرع، ترک گناهان، و دستیابی به مقام الهی می‌داند. و انسان آرمانی را انسانی می‌داند که از وجود خویش آگاه است و به خودآگاهی و خودیابی کامل رسیده است و بیش از هر کس به خداوند نزدیک است.

فاضلی (۱۳۸۵)، در مقاله‌ای تحت عنوان «سیاست و دیانت در دیوان اقبال»، به این نتیجه رسیده که تا ما خودی خویش‌تتمان را کشف نکنیم، همچنان از خود بیگانه ایم، و پیرو دیگری هستیم؛ چون هنوز به خودشناسی نرسیده‌ایم که بتوانیم راه خود را پیدا کنیم و در مسیر خودمان حرکت کنیم.

مشایخ فریدونی (۱۳۷۰)، در کتابی تحت عنوان *نوی شعر فردا* به تبیین کتاب اسرار خودی اقبال پرداخته است. وی معتقد است: جوهر کائنات و اساس آفرینش، خودی یا خویش‌تتم است. این خودی، چون با عشق مقرون گردد، چنان قدرتی خواهد داشت که می‌تواند بر سراسر جهان آفرینش حکم فرماید کند. این خودی با پیروی کامل از شریعت محمدی و با خویش‌تتم‌داری و ضبط نفس از مناهای و محرّمات، چنان نیرویی به انسان می‌بخشد که او را تا مقام خلیفه‌اللهی بالا می‌برد. هدف اصلی این مقاله بررسی «خود» و دلالت‌های تربیتی آن از منظر اقبال لاهوری است.

سؤالات فرعی عبارتند از:

- معنا و مفهوم فلسفه خودی اقبال چیست؟
- مراحل رسیدن به خودشناسی از دیدگاه اقبال کدام است؟
- اصول تربیتی برای رسیدن به خودشناسی از دیدگاه اقبال کدام است؟

فلسفه خودی اقبال

فلسفه اقبال به «فلسفه خودی» معروف است. بنابراین، خود در نظر او جایگاهی والا دارد، و لازم است انسان به مرحله خودشناسی برسد تا بتواند از وجود ارزشمند خود، آگاه شود و به ارزش‌های انسانی خود، واقف گردد، و از پیروی کورکورانه دست بردارد، و از آنچه لایق و

که در ظاهر انسان و در باطن بدتر از حیوان است. پیکر هستی از مقام خودی انسان خودشناس پدید آمده است. این حقیقت را کسی درمی‌یابد که خود را یافته باشد. آن کس که خویش را از غفلت بیدار می‌سازد، پندار و داشته‌های خود را به عیان خواهد دید؛ در این صورت به وضوح می‌یابد که صد جهان در وجود او نهان است (اقبال، ۱۳۴۳، ص ۱۱).

بنابراین، حاصل تفکرات و اندیشه‌های اقبال پس از تأمل در فلسفه و عرفان شرق و غرب، و دانش‌هایی که آموخته بود، به فلسفه خودی منتج می‌گردد. وی می‌خواهد در وجود انسانی که زنده است، روح، شخصیت و استقلال بدمد، و به او بفهماند که تا خود را نشناخته و با ارزش وجود خود آشنا نشده است، نمی‌تواند روی پای خویش بایستد و با استقلال زندگی کند. لازمهٔ پرورش «خودی»، معرفت نفس، تربیت درون، عشق به زندگی و داشتن آرزوهای متعالی است؛ و هر نوع تعلیم و هنری که از قدرت شخصیت آدمی بکاهد در نظر او مزموم است (بقایی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۷).

در فلسفهٔ اقبال، اصطلاح خودی حاکی از آگاهی و شعوری خودآگاه و باوجدان است. کلمهٔ وجدان یا شعور، به معنای بصیرت یا آگاهی نیست؛ بلکه چیزی است که بصیرت و آگاهی از صفات آن شمرده می‌شود؛ یا چیزی که به وسیلهٔ آن، انسان می‌تواند دارای استعداد بصیرت و آگاهی شود. آن چیز، نور است، اما شکل نور مادی را ندارد که بتوان آن را با این نور مقایسه کرد؛ و نیز آن چیز، قدرت و نیرو است؛ ولی نیرویی مادی نیست که شباهتی با آن داشته باشد. بلکه نوعی قدرت و نیروی نورانی و روشنی است که به حساب آن و از بابت آن، انسان زنده است؛ به این معنا، نوعی وجدان در حیوان نیز وجود دارد. ولی وجدان حیوان آزاد نیست؛ بلکه تابع غرائز لایتخلف است که خلق شده است. برعکس، شعور یا وجدان انسانی بر غرائز حیوانی برتری و حکومت دارد.

نتیجهٔ این آزادی وجدان یا شعور آن است که در انسان عامل و انگیزه و محرکی مشاهده می‌شود، که او را وادار به جست‌وجوی جمال و کمال می‌کند. هنگامی که انسان می‌کوشد تا عامل درونی‌اش را برای تحصیل جمال و کمال تسکین دهد، می‌تواند غرایزش را سرکوب کند. از این رو، خودآگاهی و خودشناسی از امتیازات دیگر انسان است، و همین خودآگاهی و خودشناسی است که اقبال آن را به عنوان خودی توصیف می‌کند (سعیدی، ۱۳۶۴، ص ۵۲).

سزاوار وجود انسانی او نیست، پرهیز کند؛ که این همان هویت اصیل و انسانی اوست، و برنامه و دستور دعوت همهٔ انبیاء و اندیشمندان و فلاسفه و بزرگان بوده است؛ زیرا تنها با خودشناسی می‌توان به هویت‌یابی رسید، و از دیگری آگاه شد و خدا و معبود خویش را شناخت. درواقع، «خودشناسی»، مبنا و اساس سایر ارکان است، و آدمی تا خود را نشناسد، به غیر خود نیز آگاه نمی‌شود؛ و هر کس که این توفیق را پیدا کند، عاشق خود می‌شود. محبت به خود، آدمی را تقویت کرده و نیروی آن را پاینده‌تر می‌کند؛ و چنین انسانی جز خدا از هیچ کس باکی نخواهد داشت. هر آنچه در راستای تقویت و تنویر خود باشد، مقبول و محبوب او بوده، و هر چه در جهت خلاف مقامات خودی باشد، مبعوض و منفور وی خواهد بود.

به نظر اقبال عظمت اولیای عظام از جمله: نوح، ابراهیم و محمد ﷺ و مقاومت آنها در برابر سختی و ناراحتی و مشکلات، به دلیل آگاهی آنها به مقام خودی بوده است (فاضلی، ۱۳۸۵، ص ۲۷۷). این دستور کار فلسفهٔ خودی اقبال است، که با آن انسان، به‌ویژه مسلمانان، را دعوت به خودشناسی می‌کند تا به هویت اسلامی خود بازگردند، و از پیروی کورکورانهٔ غرب دست بردارند. بنابراین، خودشناسی را می‌توان یکی از عوامل مثبت در حیات خود، به حساب آورد؛ زیرا اصل و اساس آن را تشکیل می‌دهد و آن را تقویت می‌کند.

نظریهٔ پرورش شخصیت، یا فلسفهٔ خودی، نظریه‌ای مستدل و عقلانی است، که به منظور گشودن عقدهٔ حقارت و خودکم‌بینی و غرب‌زدگی مسلمانان و دمیدن روح شجاعت و شهامت و امید و ایمان در قلوب ایشان، عرضه شده است. وی در مثنوی خودی، مسلمانان عالم، بخصوص مسلمانان هند، را اندرز می‌دهد که قبل از هر چیز باید خود را بشناسند و به خود تکیه کنند. خودشناسی رشتهٔ اتصال اجزای جهان و نظام عالم هستی است. مراتب وجود و تعینات عالم با استحکام خودی و قوت ذات و شخصیت، نسبت مستقیم دارد. خودی با نیروی اراده و سازندگی و آفرینندگی جان می‌گیرد، و بنیان آن از عشق و محبت مستحکم می‌شود. خودشناسی، آدمی را بی‌نیاز می‌سازد و در یوزگی و حاجت پیش دیگران، خودی خویشتن انسان را ناچیز و ناتوان می‌کند. جوهر خودی، براساس خودشناسی و اعتماد به نفس و عشق و اراده استوار است، و قادر است که همهٔ نیروی پنهان و آشکار طبیعت را مسخر سازد (مشایخ فریدونی، ۱۳۷۰، ص ۱۰۳).

اقبال می‌گوید: منظور از انسان، مقام انسانی است، نه هر انسانی

اقبال بر این باور است که «خود» چراغ تابناکی است که حقیقت را بر آدمی مکشوف می‌سازد، آن‌گاه اشیاء ناپایدار و حجاب‌ها کنار زده می‌شوند و خودی وی با متعالی‌ترین حقیقت ارتباط می‌یابد. اقبال معتقد است برای آنکه انسان معنای لذت زندگی را دریابد، باید خود را در دریای تلاش بی‌وقفه درافکند (صابر، ۱۳۸۸، ص ۲۵).

مقام معظم رهبری درباره فلسفه خودی اقبال می‌فرماید:

مفهوم خودی یک مفهوم انسانی و اجتماعی است که در پوشش تعبیرات فلسفی، و با آهنگ یک تبیین فلسفی بیان شده است، و برای این که اقبال بتواند در شعر خودش، در غزل خودش، در مثنوی خودش به «خودی» به عنوان یک اصل و به عنوان یک مفهوم تکیه کند، احتیاج به این دارد که این خودی را تبیین فلسفی بکند، خودی در مفهوم مورد نظر اقبال عبارت از احساس شخصیت است، درک شخصیت، خودنگری، خوداندیشی، خودشناسی، درک خود، مفهوم خودی اقبال است، منتهی این را در شکل یک بیان فلسفی و یک مفهوم فلسفی بیان می‌کند (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۶۴).

به عقیده اقبال، زمانی مسلمانان، جهان را تحت سیطره خود داشتند؛ حال آنکه اکنون در یوزه‌گر منصب و مقام و منت‌کش احسان غیرمسلمانان شده‌اند، و این موجب ضعف خودی و خودشناسی در آنان شده است. وی به آنان توصیه می‌کند، بینوایی خود را، گرچه نیازمند باشند، با سخت‌کوشی جبران کنند و زیر بار منت دیگران نروند، تا فردای قیامت در پیشگاه پیامبر ﷺ شرمنده نباشند؛ زیرا فقر عامل بیشتر آفت‌هاست، و سدّ راه افکار متعالی می‌باشد (ندوی، ۱۳۷۰، ص ۴۹).

اقبال در این زمینه می‌گوید: «خودی در اثر سؤال و خواهش از غیر، ضعیف گشته و وابسته به غیر می‌گردد. انسان وابسته، همه چیزش وابسته می‌شود؛ یعنی فکر و شخصیت او در اثر احتیاج به غیر شکست می‌خورد. خواهش و نیاز، بلندپروازی را از آدمی سلب کرده و دون همت می‌سازد. احتیاج، انسان را رو به مزاج می‌کند، اما استغنا قوت شیر می‌دهد. احتیاج، سبب اسارت، و استغنا سبب همانندی، و احسان، سبب امیری می‌شود. انسان مسلمان اگر دست به سوی غیر دراز کند، آبروی ملت اسلام را می‌ریزد و فردای قیامت از حضرت رسول اکرم ﷺ خجل می‌شود. بنابراین، نیازمندی سرمایه تمام آفت‌هاست. مسلمانان که از دولت معارف اسلام برخوردار و بی‌نیاز است لازم نیست دست‌گذاری به سوی تمدن و فرهنگ غرب دراز

کنند» (مشایخ فریدونی، ۱۳۷۰، ص ۲۶).
مقام معظم رهبری در این رابطه می‌فرماید:

اقبال در اسرار خودی سعی می‌کند احساس خودی؛ یعنی احساس هویت انسانی را در فرد و جامعه مسلمانان زنده کند، و در اسرار خودی می‌گوید: خودی از سؤال ضعیف می‌شود، یعنی وقتی یک فرد، یا یک ملت، دست احتیاج دراز می‌کند خودی و هویت شخصی آن فرد یا ملت به ضعف می‌گراید و استحکام خود را از دست می‌دهد (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۶۴، ص ۲۸).

عوامل مقوم خود

الف) تعبد

به اعتقاد اقبال، نخستین مرحله در تربیت «خود» آن است که خودی تحت ضوابط و قیودی درآید و قوانین و آیین‌هایی را بپذیرد، و سر تسلیم و اطاعت به آیین شرع فرود آورد، تا بتواند به رشد و تربیت مطلوب خویش برسد (اقبال، ۱۳۴۳، ص ۹۳). اقبال این سرسپردگی و اطاعت را مساوی با جبر و تسلیم ندانسته، بلکه زاینده اختیار و آزادی برای انسان می‌داند. اقبال برای تبیین این موضوع، شتری را مثال می‌زند که در صحرا، صبور و سرمست به کار حمل و بارکشی می‌پردازد و چون در اطاعت محض ساربان به سر می‌برد، در آخر سرخوش از کیفیت رفتار خویش به منزل می‌رسد (همان).

ب) ضبط نفس

اقبال دومین عامل تقویت «خود» را «ضبط نفس» می‌داند. او معتقد است که مهار کردن سرکشی‌هایی که به طور ذاتی در وجود انسان قرار دارند و خواهان بروز و ظهور خویش هستند، باعث تربیت «خودی» انسان می‌شود و این انضباط نفس و جهت دادن آن در مسیر درست، ادامه مرحله اول است:

نفس تو مثل شیر خودپرورست خودپرست و خود سوار و خودسرست
مردشو آور زمام او به کف تاشوی گوهر اگر خرف باشی
(اقبال، ۱۳۴۳، ص ۹۴).

ج) نیابت الهی

در دستگاه فکری اقبال، پس از آنکه انسان از طریق اطاعت و ضبط نفس ابعاد وجودی خود را درست و دقیق تقویت کرد، به مرحله نیابت الهی می‌رسد که بلندترین قلّه ارتقا و عظمت خود، در جهان

است. از دیدگاه او خوش‌ترین حالت هستی برای انسان، نایب حق شدن بر عناصر حکمران بدن است (اقبال، ۱۳۴۳، ص ۹۵).

«خود» در این سیر تکاملی، سه نوع شاهد دارد: شاهد اول: شعور خویشتن، یعنی شعور فردی و «خویش را دیدن به نور خویشتن»، شاهد دوم: شعور دیگری، که در حقیقت شعور جمعی است، و شاهد سوم: شعور ذات حق و «خویشتن دیدن به نور ذات حق»، که همان خودی الهی است (اقبال، ۱۳۴۳، ص ۴۹۲).

بدین‌سان، «خود»، در سیر استکمالی در هر مقام و مشهدهی آگاهی و شعور پیشین خود را می‌شکند و به مقام و مشهدهی بالاتر عروج می‌کند.

د) عشق

عشق لطیفه‌ای جانبخش، و نیروی محرکه خودی است. عشق، محور و اساس هر جنبش و کوشش است. عشق، محمد ﷺ را برای ادای رسالت توانا ساخت و او را موفق نمود، تا با کلید دین در دنیا و زندگی بهتر را به روی فرزندان انسان بگشاید و خود انسان نیز از عشق و محبت استحکام می‌پذیرد. همان‌طور که اقبال بیان می‌کند: نقطه نوری که نام او خودی است زیر خاک ما شرار زندگی است از محبت می‌شود پاینده‌تر زنده‌تر سوزنده‌تر تابنده‌تر از محبت اشتعال جوهرش ارتقای ممکنات مضمورش (مشایخ فریدونی، ۱۳۷۰، ص ۲۱).

عشق به زندگی معنا و نیروی تازه می‌دهد «من» از عشق استحکام می‌پذیرد. واژه عشق در مفهوم بسیار وسیعی به کار می‌رود و به معنای میل به جذب شدن و جذب کردن است؛ معنای ترین شکل آن آفریدن ارزش‌ها و آرمان‌ها و تلاش برای تحقق آنهاست (بقایی، ۱۳۷۸، ص ۱۳۳).

کی‌یرک‌گارد می‌گوید: عشق خودی را تهذیب می‌کند، و خودی عشق را تهذیب می‌کند. عشق در فلسفه خودی/اقبال عشقی نیست که انسان نسبت به جنس مخالف پیدا می‌کند، که به هر حال روحانی است؛ بلکه نیروی کیهانی است که آسمان و ستارگان را حرکت می‌دهد و در همه عالم تأثیر‌گذار است. به عقیده اقبال، عشق واقعیت و حقیقت «من هستم» را اثبات می‌کند و معتقد است که خودی، زندگی و عشق سه مقوله متفاوت نیستند، بلکه در نهایت یکی می‌شوند (صابر، ۱۳۸۸، ص ۱۹۴-۱۹۵). اهمیت عشق در تقویت خودی به قدری است که قوای ظاهره و مخفیة نظام عالم را تسخیر می‌سازد. ذاتی که از محبت الهی استوار باشد، تا مرتبه نیابت

خداوندی و حکمرانی کل عالم بالا می‌رود.

از محبت چون خودی محکم شود قوتش فرمانده عالم شود (مشایخ فریدونی، ۱۳۷۰، ص ۲۷).

اقبال مثل همه عارفان، عشق را بر عقل رجحان می‌نهد؛ ولی این بدان معنا نیست که این اندیشمند، منکر ارزش عقل است. او معتقد است که باید میان عشق و عقل، تعالی برقرار باشد، و آدمی نباید تنها عقل را راهنمای خود قرار دهد (بقایی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۲)؛ زیرا درواقع، عقل به‌تنهایی منبع موثقی برای فهم اسرار عالم نیست؛ بلکه درواقع، این عشق است که موجب رشد خودی انسان می‌شود و او از این طریق، به نیروی نایل می‌آید که حتی می‌تواند کوه را هم حرکت دهد (صابر، ۱۳۸۸، ص ۱۹۶). مقام معظم رهبری اهمیت این موضوع را به شرح زیر بیان می‌کند:

اقبال برای جامعه انسانی، برای انسان و برای استحکام خودی، عشق و محبت را لازم می‌داند، و می‌گوید بدون محبت، خودی در فرد، و همچنین در جامعه، استحکام پیدا نمی‌کند؛ و لازم است که ملت مسلمان و انسان‌هایی که می‌خواهند خودی خودشان را تقویت کنند، عشق و محبتی داشته باشند و دل آنها از آتشی بگذرد. بعد جالب است که خودش نقطه‌ای را برای عشق امت اسلامی پیدا می‌کند و آن عشق پیغمبر محمد مصطفی ﷺ است (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۶۴، ص ۲۸).

از نظر اقبال برای دریافت حقیقت باید عقل و دل و نظر، هریک جدا از هم در جای خود به کار گرفته شود و از مجموع دریافت آنها، به کُنه حقیقت راه یافت، ولی در این مسیر، برتری را بر عشق می‌گذارد؛ زیرا عقل توانایی رسیدن به حقیقت اخلاقی مطلق را ندارد. عشق پرشور اقبال که در تمامی آثار و افکار و اشعارش موج می‌زند، همان است که عارفان از آن سخن گفته‌اند. به تعبیری جوهر حقیقی آدمی را عشق می‌داند؛ اما با این حال او عشق و عقل را دست‌کم مسافر یک سرزمین و دنبال یک هدف می‌بیند. در واقع عقل نیز مرتبه‌ای از درک و عشق است نه چیزی ذاتاً جدا و بیگانه با عشق (بقایی، ۱۳۷۹، ص ۴۲).

وی علم بدون معرفت و عشق را عاملی برای از بین رفتن معنویت انسان می‌داند. او معتقد است: اساس علم بر ترس و امید است، و عشق با توحید و توکل به ذات متعال ناامیدی و ترس را از بین می‌برد. اقبال راز عشق را در دو نکته پوشیده می‌داند: اینکه عیار عشق را فدا شدن و سوختن در راه معشوق حقیقی تعیین می‌کند و

دیگر آنکه عشق در منبر رفتن و وعظ و خطابه خلاصه نمی‌شود، بلکه انقلابی درونی در فرد ایجاد می‌کند (اقبال، ۱۳۴۳، ص ۳۳۷).
 اقبال علمی را که تهی از عشق و ایمان باشد، فاقد ارزش می‌داند، و نیروی شیطانی به حساب می‌آورد؛ بلکه علمی که مبتنی بر حواس و منبع نیروهای نامحدود است، برای نوع بشر سراسر رحمت دانسته است. اقبال جزء معدود افرادی است که تا قعر اقیانوس آموزش مغرب زمین فرو رفتند، و نه تنها سالم بازگشتند، بلکه گوهر درخشانی نیز با خود به ارمغان آوردند، و اعتقادشان به جاودانگی اسلام، راسخ‌تر گردید. او به آموزش غربی هرگز بی‌اعتنا نبوده است؛ اما آنچه مسلم است اینکه همانند دیگر معاصرانش در بوته آنها آب نشد و در افکار و عقاید آنها هضم نگردید (ندوی، ۱۳۷۰، ص ۶۴).

طلسم علم حاضر را شکستم ربودم دانه و دامش گسستم
 خدا داند که مانند براهیم به نار او چه بی‌پروا نشستم
 (اقبال، ۱۳۴۳، ص ۴۴۹).
 علم اگر کج فطرت وید گوهر است پیش چشم ما حجاب اکبر است
 (اقبال، ۱۳۴۳، ص ۳۷۶).

هـ) صبر

یکی دیگر از عوامل رشد خودی، پایداری اوست؛ زیرا با پایداری، از فقر و سؤال، که عاملی اصلی ضعف خودی است، دوری می‌کند. چنانچه که اقبال توصیه می‌کند که صبر هنگام فقر و تنگدستی سبب بی‌نیازی دنیا و آخرت می‌شود.

از خودی مگذر بقا انجام باش قطره‌ای می‌باش و بحر آشام باش
 تو که از نور خودی تابنده‌ای گر خودی محکم کنی پابنده‌ای
 (اقبال، ۱۳۴۳، ص ۴۵).

از نظر اقبال، خودی چند رکن اساسی دارد که هر یک اهمیتی خاص دارد. یکی از آن ارکان، استحکام و استواری است. هر موجودی به اندازه تکیه بر خود و به مقدار قدرت خود، از حیات بهره‌مند است. سربلندی هر چیزی به مقدار خودشناسی و تکیه بر خود و استحکام خودی وابسته است. از این رو، وی استحکام زندگی را فرع بر خودشناسی می‌داند، و می‌گوید: هر کس به هر اندازه خودشناس باشد، خودنگهدار است (اقبال، ۱۳۴۳، ص ۱۲).

و) امید و آرزو

امید و آرزو یکی دیگر از ارکان خودی مدنظر اقبال است که باعث

تقویت حیات آن می‌شود؛ زیرا انسان بی‌امید و آرزو، انسانی بی‌خاصیت و سربار جامعه است. اقبال از این مطلب به تخلیق تمنا یاد کرده، و می‌گوید: نشاط زندگی به تخلیق تمناست و انسان باید در خودش تمنا و خواهش را خلق کند و خواهش‌های مثبت را ایجاد کرده و در پی تحقق بخشیدن به آنها حرکت کند. از نظر او آرزو، موجود دریای خودی است، و انسان خودشناس به کاستی‌های خود پی می‌برد و در راستای رسیدن به آنها تلاش می‌کند. بنابراین، رسیدن به آرزوها فرع بر آرزو است؛ چون آرزو نیروی محرکه آدمی در رسیدن به مقاصد است؛ اما خود آرزو فرع بر خودشناسی است.

در واقع، آرزو به انسان طاقت تحمل سختی‌ها را می‌دهد. به نظر اقبال زندگی یعنی جست‌وجو برای به‌دست‌آوردن آنچه که آرزو می‌کند، و امید به اینکه عاقبت جوینده یابنده است (فاضلی، ۱۳۸۵، ص ۲۷۸). بنابراین، زندگی عبارت است از: تحقق هدف‌ها و برآوردن آرزوها. هر که مقصدی عالی‌تر، و سعی و عمل بیشتری داشته باشد حیاتی پربارتر دارد؛ و آنکه بی‌هدف است مرده است. فرهنگ و سنن و علم و هنر وقتی با ارزش است که خودی را نیرومند و زندگی را آسان کند، و گرنه باری بر دوش، و زنجیری بر دست و پای زندگی، خواهد بود (اقبال، ۱۳۴۳، ص ۱۹). مقام معظم رهبری در این رابطه می‌فرماید:

اقبال بعد از خودی مسئله آرزومندی را مطرح می‌کند و این درست همان چیزی است که در جهان اسلام آن روز، جایش خالی بود؛ یعنی مسلمان‌ها هیچ داعیه‌ای نداشتند، هیچ آرزوی بزرگی نداشتند، و آرزویشان آرزوی حقیر زندگی بود. وی می‌گوید: زندگی یک انسان منوط به داشتن مدعا و داشتن آرزوست، خودی یک خود، به آن است که آرزومند باشد و به دنبال این آرزو حرکت کند. همین مفهوم و همین مضمون را او با بیان وسیع و عمیق و ظریفی بیان می‌کند، و می‌گوید: خواستن چیزی و تلاش در راه آن، همان مدعاست، و گرنه زندگی به مرگ بدل خواهد شد. آرزو، جان جهان و گوهر صاف فطرت است. دلی که از آرزوآفرینی بازماند، پرشکسته و بی‌پرواز است. آرزوست که خودی را قوام می‌بخشد و چون دریای خروشان به موج درمی‌آورد. لذت دیدار است که دیدن دلداری را صورت می‌بخشد، و... علم و تمدن و نظم و آیین همه زاینده آرزوهایی می‌باشند که به تلاش مقرون شد (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۶۴، ص ۲۶-۲۷).

(اختر، ۱۳۶۴، ص ۴۲۵). وی ارتباط دین را با آزادی و جهت آزادی را مشخص می‌کند؛ به گونه‌ای که در این رابطه معتقد است: «ایمان انسان به خدا» او را بر آن می‌دارد تا تحت انضباط شدید قانون خدا که بر زمین حاکم است قرار گیرد. آدمی ملزم است از آزادی خود برای انتخاب چیزهایی استفاده کند که خدا مجاز دانسته است (صابر، ۱۳۸۸، ص ۲۸۳). به نظر وی اکمل و اشرف نمونه آزادی، آزادی و سیره زندگی امام حسین علیه السلام است.

ح) استغنا و استقلال

یکی دیگر از ارکان خودی اقبال، استغنا و استقلال است. استغنا احساس بی‌نیازی از غیر است و استقلال به معنای احساس قدرت و اتکا به خود است. از دید او انسان مستقل، به کسی محتاج نبوده و شخص مستقل به کسی وابسته نیست. در واقع این استغنا و استقلال در مقابل ماسواست، نه خدای بی‌همتا؛ زیرا در برابر خداوند همچنان فقیر و وابسته است. این دو باید از نفس شروع شوند و تا خودشناسی که مقارن با خداشناسی است، حاصل نشود این دو نیز به دست نمی‌آیند. به بیانی دیگر، اقبال بی‌نیازی انسان را در نیازمندی به بی‌نیازی حقیقی که غنای مطلق است، می‌داند. از نظر او آنکه ورد زبانش «الله الصمد» باشد، به غیر خدا، خود را نیازمند نمی‌سازد (میر، ۱۳۸۸، ص ۲۸۲). وی سپس به این حقیقت رهنمون می‌شود که انسانی که در دامن دین تربیت یافته باشد به مقام استغنا در عین فقر، و استقلال در عین وابستگی، می‌رسد (فاضلی، ۱۳۸۳، ص ۲۷۵).

دلالت‌های تربیتی

با توجه به اینکه «فلسفه خودی» اقبال انقلابی علیه خودباختگی و غرب‌زدگی مسلمانان است، که در آن از هندیان، بخصوص مسلمانان می‌خواهد که به خودشناسی برسند، و به ارزش‌های راستین خود که قرآن و آیین پیامبر صلی الله علیه و آله است، بازگشت کنند. در واقع، وی یکی از سردمداران نظریه بازگشت به خویش است که طی آن همگان را به خودشناسی دعوت می‌کند، که خودی خویش را کشف کنند، و به سوی خود و ارزش‌های پایدار خود بازگشت کنند، و از پیروی کورکورانه غرب بپرهیزند. بنابراین، با توجه به این کلیات معلوم می‌شود که فلسفه خودی اقبال می‌تواند دلالت‌هایی برای نظام تعلیم و تربیت ما داشته باشد که اکنون به آنها اشاره می‌کنیم:

اقبال می‌گوید آنچه انسان را زنده نگه می‌دارد، امید یا شوق به امید است. ناامیدی، حاصل بی‌روح بودن است؛ ولی بی‌روح بودن به معنای جان به تن نداشتن نیست؛ بلکه بنا به گفته کی‌یرکگار، یعنی رکود روح در انسان. رکود روح در یک فرد او را به ناامیدی می‌کشاند (صابر، ۱۳۸۸، ص ۱۶۱).

ز) آزادی

از دیگر ویژگی‌های خودی از نظر اقبال که مبنای انسان‌شناسی او را تشکیل می‌دهد و از عوامل مؤثر بر هویت‌یابی است، آزادی می‌باشد. از دیدگاه او، انسان عارف در اثر خودشناسی به این حقیقت نائل می‌شود که جز خدای متعال هیچ کس لیاقت بندگی ندارد؛ یعنی جز خدا احدی سزاوار پیروی نیست؛ تا چه رسد به بندگی. به بیانی دیگر، اقبال انسان را آزاد می‌داند و می‌گوید: «نباید از دیگران پیروی کنیم؛ تا چه رسد به اینکه بنده دیگری باشیم. و می‌گوید: هر کس که با خداوند عهد و پیمان ببندد هرگز بندگی طاغوتیان را نخواهد کرد (فاضلی، ۱۳۸۵، ص ۲۸۰). به عبارت دیگر، آزادی که اقبال مطرح می‌کند معادل طغیان و بی‌بندوباری نیست؛ بلکه آزادی توأم با شخصیت انسانی و استغنی ذاتی و اشرف بر شخصیت خود، و رشد یافته است؛ یعنی در عین اینکه هیچ چیز ندارد، به هیچ چیز هم وابسته نیست (فاضلی، ۱۳۸۳، ص ۲۷۳). وی حق آزادی بشر را قبول دارد، اما به شرط اینکه از حدود خود تجاوز ننماید. اطاعت از قوانین اخلاقی، بهترین دلیل آزادی بشر است. وی مخالف نظر کسانی است که حق آزادی بشر را با بی‌بندوباری اشتباه می‌گیرند، و آن را مجوزی می‌دانند برای هر آنچه می‌خواهند (صابر، ۱۳۸۸، ص ۱۱۹).

اقبال تأکید و اسرار زایدالوصفی بر روی مسئله آزادی دارد. بیش از هر چیز مبین اشتیاق و آزادی او برای بیدار کردن هندیان، به‌طور کلی، شرقیان، و بخصوص مسلمانان است، تا علیه امپریالیسم طغیان و انقلاب نمایند. او آزادی ارزش مذهبی را یک ضرورت تاریخی می‌داند، و به آن جنبه فلسفی بخشید. هیچ فیلسوفی قبل از اقبال بالاترین مرتبه و محل را در هرم ارزش‌ها برای آزادی قائل نشده بود. آزادی در فلسفه اگزیستانسیالیسم، به‌ویژه در فلسفه سارتر هم همان مرتبت را داراست؛ ولی مفهومی که اقبال از آزادی اراده می‌کند به مراتب جامع‌تر از همه مفاهیمی است که در تمامی فلسفه‌های اگزیستانسیالیستی مطرح گردیده است. برای اقبال، آزادی صرفاً یک ارزش یا وجهی از وجوه وجود انسان نیست؛ بلکه معادل با ذات و عامل حیات آدمی و مبقی نفس اوست

الف) تقویت فردیت و شخصیت

بنا به عقیده *اقبال*، تثبیت فردیت تنها از طریق خودشناسی حاصل می‌شود؛ زیرا با خودشناسی است که می‌توانیم وجود خود را به عنوان فردی متمایز از دیگران دریابیم، و *اقبال* در این زمینه بیان می‌کند که: شرط اصلی عمل نگه‌داری و حفظ من، خواه متعلق به خود باشد یا دیگران، محترم داشتن آن است (بقایی، ۱۳۷۹، ص ۶۵). با توجه به این، مشخص می‌شود زمانی شخص خود را محترم می‌شمارد که به خودشناسی برسد؛ زیرا با این کار، ارزش خود را درمی‌یابد و به چیزهایی که فردیت او را به زوال می‌کشاند، تن نمی‌دهد.

این اصل یکی از مهم‌ترین اصول تربیتی در اندیشه *اقبال* است؛ زیرا با خودشناسی است که فرد به سوی خود بازگشت کرده، و فردیت خود را تصدیق می‌کند و از زوال آن جلوگیری می‌کند. علامه محمد *اقبال* لاهوری بر داشتن تفرد و شخصیت تأکید می‌کند، و شخص را مستلزم بازگشت به خویشتن اسلامی خود می‌داند؛ یعنی با بازگشت به گذشته اسلامی خود، می‌توانیم به خویشتن خود رجوع کنیم و از پیروی از غیر، به خودشناسی برسیم. بنابراین، با خودشناسی است که می‌توانیم شخصیت مستقل و متمایز از دیگری داشته باشیم. در واقع، مضمون اصلی فلسفه خودی *اقبال*، همان خودشناسی و بازگشت به خویشتن است، و با طرح آن، این انسان خودباخته را به دعوت به خودشناسی کرد تا از وجود خود آگاه گردد؛ و نه به عنوان پیرو دیگری، بلکه به عنوان انسان دارای فردیت و خودآگاهی باشد؛ زیرا از نظر این اندیشمند، انسان از شأن و منزلت خاصی برخوردار است؛ به گونه‌ای که مکتب وی به اصالت فردیت و شخصیت و بازگشت به خویشتن استوار است، و انسان را فرامی‌خواند که به سوی خود بازگشت نماید و وجود خویشتن را کشف نماید (میر، ۱۳۸۸، ص ۸۰). وی می‌گوید: هر اندازه که شخص خودشناس باشد، خودنگهدار نیز هست و فردیت خود را به زوال نمی‌کشد.

بنابراین، *اقبال* در فلسفه خودی با صراحت اعلام می‌کند که اگر می‌خواهد شخصیت خود را حفظ کرده و از زوال آن جلوگیری کنید، باید به خودشناسی برسید، و گرنه هویت خود را از دست داده و به بحران هویت دچار می‌شود.

بنابراین، نظام آموزشی باید نسبت به هر فردی رفتاری مناسب داشته باشد؛ به سبب آنکه هر انسانی با تجربیات و شرایط خاص خود رشد می‌یابد. فردیت و شخصیت هر انسان در بستر نگرستن به

خود، زیبایی‌های خود، خلقت عجیب خود، مقایسه انسان با سایر مخلوقات معنا می‌یابد، و تمامی اینها در بستر یک محیط مناسب، و آموزش‌های مطلوب، اثربخش است.

ب) تلاش برای رسیدن به خودیابی

اقبال معتقد است که در فرایند خودیابی، شخص باید پیوسته در تلاش و کوشش باشد و با تلاش خود به خودیابی برسد و اگر از تلاش و کوشش دست بردارد و به حالت سکون درآید، این لحظه برای او به منزله مرگ است. *اقبال* می‌گوید: در سفر خودی به هیچ‌روی نباید به مقصدی بینجامد؛ زیرا رسیدن به مقصد موجب از دست رفتن خودی می‌شود؛ زیرا به نظر *اقبال* پایان یا مقصد، مترادف با مرگ است، و زندگی یک فرد عادی عاری از روح، با مرگ پایان می‌گیرد، ولی کسی که دارای خود اصیل و قلبی مصفاست، هرگز نمی‌میرد. وی می‌گوید: سعی و تلاش به تنهایی برترین شکل تفکر است. اگر انسان طالب زندگی جاودان است هرگز نباید آرام گیرد. خود اصیل انسان هرگز نمی‌خوابد؛ چشم باطنش پیوسته باز است؛ زندگی‌اش با مرگ و نابودی جسم محدودش پایان نمی‌گیرد. مرگ برای او لحظه گذر است؛ او سریع‌تر از لحظه‌ای که مرگ به سراغش می‌آید به جاودانگی پای می‌گذارد. *اقبال* ادامه می‌دهد: مرگ، تجدید حیات است، و انسان را به دنیای جدید می‌برد؛ دنیایی که بسیار درخشان‌تر از کره خاکی ماست. خودی آدمی، فقط با تلاش بسیار می‌تواند بدون از دست دادن هویتش، با خداوند وحدت یابد و از محدوده‌های زمان و مکان فراتر رود. سعی و تلاش برترین شکل تفکر است (صابر، ۱۳۸۸، ص ۱۱۲).

با توجه به اینکه *اقبال* معتقد است که فرد برای دستیابی به هویت خود باید در تلاش پیوسته باشد و آسودگی برای وی باید به منزله مرگ باشد، بنابراین تلاش و جهد و از حذر کردن کسالت زمینه‌ساز رسیدن انسان به خود است، و متریبان باید این فعال‌سازی را از طریق تعاملات صحیح و ترغیب متریبان به پویایی به وجود آورند. به عبارتی، در یک محیط فعال، معلمان تسهیل‌کننده فرایند یادگیری هستند، نه اینکه یادگیری را به فراگیران دیکته کنند. بنابراین، در این روش خود شخص است که باید فعال باشد و اگر دیگران هم در این جریان نقشی داشته باشند، صرفاً تسهیل‌گر آن هستند، و خود شخص باید راغب و تلاش‌گر باشد.

ابراز کند و به پیروی محض از دیگران نپردازد و به ارزش آزادی خود و دیگران پی ببرد. از این رو، در محیط‌های تربیتی، آزاداندیشی، آزادمنشی و آزادی بیان، برای رشد و حرکت به سمت تکامل لازم و ضروری به نظر می‌رسد و خفقان اندیشه و سلب آزادی فکری نه تنها با اصل آزادی منافات دارد، بلکه موجب تشویش خاطر و انزجار از شرایط محیطی می‌گردد، این در حالی است که با دانستن فکر و اندیشه دیگران بهتر می‌توان شرایط و موقعیت را ارزیابی کنیم و به تبع تصمیمات عقلانی تری نیز می‌توان اتخاذ نماییم.

در دیدگاه تربیتی برگرفته از نظریات/اقبال باید تربیت شاگرد به سمت استغنا و استقلال پیش رود. دانش‌آموزان را باید با حماسه‌ها، بزرگان و شورآفرینان، آشنا کرد. در تربیت دانش‌آموز باید به آنها آموخت که آزادی اندیشه، عامل رهایی آنهاست و اسارت در بندگی است باید محیط تربیتی به گونه‌ای باشد که آنجا که شاگرد در زندگی خطا و اشتباه می‌کند بپذیرد و در راستای جبران برآید و آنجا که در زندگی مرتکب اشتباه نشده است، بی‌علت سر تعظیم فرود نیاورد.

و) حفظ کرامت انسان

از دید اقبال انسان دارای کرامت است؛ چراکه آفریده خداست و گوهر وجودی او که روح است، نمودی از روح خدایی است، و زندگی وی نیز در گرو بودن با روح کلی است (اقبال، ۱۳۴۳، ص ۴۳۱).

بنابراین، این روح انسان که جنبه خدایی دارد در مرکب جسم تنزل یافته و اگر این جنبه وجودی خود را بی‌پرورد به مقامی می‌رسد که هیچ آفریده‌ای با او برابری نمی‌کند؛ و این مهم زمانی حاصل می‌شود که به پرورش خود همت‌گمارد؛ یعنی در وهله اول به اطاعت و پیروی از خالق بی‌همتا بپردازد؛ زیرا او خالق و آفریننده ماست که اگر خود را به دست او بسپاریم و از او اطاعت بکنیم، همچون ساربان‌های آگاه ما را به سرنمزل مقصود می‌رساند، و زمانی که این مرحله طی شد، ما برای اینکه نسبت به اطاعت از خدا پایبند باشیم، باید به ضبط نفس خود بپردازیم تا از معاصی و گناه دور شویم، و در راه اطاعت از خدا را به سر ببریم. بنابراین، زمانی که این مراحل را گذرانیم نایب حق می‌شویم و شایسته عنوان اشرف مخلوقات می‌گردیم (فاضلی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۴).

بنابراین، اقبال کرامت و قدرت بی‌نظیر انسان را باور دارد، و می‌گوید: «انسان اگر خودش را باور کند و به استعدادهایی که خداوند

ج) تقویت و توجه به آزادی و استقلال

آزادی یکی از اصیل‌ترین ارزش‌های نوع بشر به‌شمار می‌رود؛ به‌گونه‌ای که همگان آن را می‌ستایند؛ زیرا انسان آزاد آفریده شده و نباید با بندگی یا بردگی کردن این ارزش وجودی خود را به زوال بکشاند. هر کس به این ارزش وجودی خود آگاه باشد، نباید آن را به خاطر چیزهای کم‌ارزش از دست دهد. اما این آزادی دارای حدودی است که نباید از حدود خود تجاوز کند. اکثر فلاسفه و اندیشمندان به طرق مختلف انسان را به این جنبه ارزش خود آگاه نموده‌اند. در این بین، علامه اقبال لاهوری توجه ویژه‌ای به این موضوع داشته است؛ به‌گونه‌ای که سخنان متعددی در این زمینه از او نقل شده است؛ از جمله اینکه: «نباید از دیگران پیروی کنیم تا چه رسد به اینکه بنده دیگری باشیم» یا «هر کس که با خداوند عهد و پیمان ببندد، هرگز بندگی طاغوتیان را نخواهد کرد» (فاضلی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۸).

اهمیت این اصل در بافت وجودی انسان بدان سبب است که برخی فصل مقوم انسان و اساس شخصیت وی را در آزادی او می‌دانند؛ نظیر مکتب اگزیستانسیالیسم، که پیروان آن برترین ویژگی انسان را آزادی وی می‌دانند.

بنابراین، این آزادی است که به تعلیم و تربیت و علوم و مکاتب تربیتی، معنی و مفهوم می‌بخشد، و در این فضا است که تعلیم و تربیت، به مفهوم خاص انسانی آن، جای می‌گیرد (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۶۹). از لحاظ فلسفی، آزادی، همچون تعلیم و تربیت، از مهم‌ترین حقوق آدمی است؛ به‌طوری‌که تصور انسان واقعی، بدون برخورداری از آزادی، امکان‌پذیر نیست. از طرف دیگر، مشاهدات و آزمایش‌های روان‌شناسان نشان داده که آدمی فطرتاً و از بدو تولد، طالب آزادی است، و هرچه آزادی‌اش را محدود کند، موجب درد و رنج اوست (شکوهی، ۱۳۷۵، ص ۱۵۹). این مفهوم نیز در اندیشه اقبال جایگاه ویژه‌ای دارد؛ به‌گونه‌ای که وی حق آزادی بشر را قبول دارد، منتها اگر از حدود خود تجاوز ننماید. اطاعت از قوانین اخلاقی، بهترین دلیل آزادی بشر است. وی مخالف نظر کسانی است که حق آزادی بشر را با بی‌بندوباری اشتباه می‌گیرند و آن را مجوز می‌داند برای هر آنچه می‌خواهند (صابر، ۱۳۸۸، ص ۸۰).

با توجه به اهمیت آزادی از دید اقبال بایستی که در محیط‌های تربیتی آزادی‌های معنادار، از جمله آزادی بیان، از طریق بحث‌های آزاد و دیالوگ‌های عقلانی تقویت شود، تا شخص بتواند نظر خود را

جمع‌آوری اطلاعات می‌پردازد. امکانات و احتمالات مختلف را بررسی کرده، با افراد با تجربه و متخصص مشورت می‌کند؛ سپس درباره تمامی اینها به تفکر انتقادی می‌پردازد. در واقع، به جای اینکه به فرد فعال‌شده بگویند چطوری فکر کند، خودش تصمیم می‌گیرد (لطف‌آبادی، ۱۳۸۴، ص ۷۶). *اقبال* نیز به این روش توصیه می‌کند، و از پیروی کورکورانه که باعث می‌شود چیزی را بدون دلیل بپذیریم، هشدار می‌دهد. وی می‌گوید: «نباید از دیگران پیروی کنیم تا چه رسد به اینکه بنده دیگری باشیم» (فاضلی، ۱۳۸۵، ص ۹۰)؛ یعنی زمانی که از دیگران پیروی نکردیم، باعث می‌شود که گفته آنها را بدون دلیل نپذیریم، و این خود راهی به سوی تفکر انتقادی است. بنابراین، در نظام تربیتی برگرفته از *دید/اقبال*، واداشتن متربی به تفکر آزاد، و عدم پیروی از تفکر دیگران مطرح است.

ح) تقویت پایداری «خود» در شرایط سخت

اقبال در تمامی سخنان خود، مسلمانان را از دریوزه‌گری برحذر می‌دارد، و بینوا و از آنان می‌خواهد در مقابل بیگانگان درمانده نباشند. لازمه این امر، آن است که نظام تعلیم و تربیت افرادی تربیت کند که علی‌رغم مشکلات، دست نیاز به سمت غیر نبرند و ضعف‌های خود را با سخت‌کوشی جبران کنند.

همچنین باید سازندگان جامعه را بر فرهنگ، تاریخ و دانسته‌های خود مطلع کرد، تا بدانند که چگونه گذشتگان با فداکاری و شرایط سخت، راه را برای امروز ما هموار کردند و ما نیز باید در هر شرایطی، قداست خود را حفظ نماییم.

ط) تقویت عزت

اصل عزت از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین اصول تربیتی است؛ زیرا اساس تربیت، عزت است و اگر فرد با عزت رشد یابد و تربیت شود، به‌حالتی دست می‌یابد که پیوسته در هر اوضاع و احوالی، راست و استوار باشد (احمدی، ۱۳۸۴، ص ۷۷). عزت، حالتی است در انسان، که نمی‌گذارد او مغلوب کسی گردد. بنابراین، در نظام تربیتی باید به این اصل توجه کرد، و دانش‌آموز را طوری بار آورد که مغلوب شرایط سخت نشود، و سست‌عنصر و ضعیف بار نیاید و همواره عزت و اقتدار خود را حفظ کند. *اقبال* می‌گوید: «اسلام می‌خواهد نه‌تنها خودی هر انسان، قائم و محفوظ باشد، بلکه مدارج ارتقا را هم

در نهاد او به ودیعه نهاده است، واقف گردد، می‌تواند جهان را دگرگون سازد و سرنوشت خودش را تعیین کند. انسان به عنوان اشرف مخلوقات، وظیفه دارد بار امانتی را که خداوند بر دوش او نهاده است، به‌نحو احسن به انجام رساند و به مقام و منزلت واقعی خود دست یابد؛ و این امر، جز با «باور خودی» و اینکه «من هستم و می‌توانم»، عملی نخواهد شد. آن تصوفی که کشتن خودی، به معنی سست و ضعیف شدن و بی‌اراده گشتن و کناره‌گیری از دنیا را ترویج می‌کند، خلاف اسلام است. اسلام می‌خواهد نه‌تنها خودی هر انسان، قائم و محفوظ باشد، بلکه مدارج ارتقا را هم طی کند و سرانجام به مقام و منزلتی برسد که در قدرت و تقدیر اوست و از آن بزرگ‌تر، مقام و مرتبه‌ای که در تصور و تفکر کسی نمی‌آید» (بقایی، ۱۳۸۰، ص ۹۸). بنابراین، انسان دارای کرامت است و باید در حفظ آن کوشا باشد و ارزش آن را با پیروی از چیزهای کم‌ارزش از بین نبرد، و با بازگشت به خویشتن و توجه به ارکان و زمینه‌های رشد آن، در تقویت و توسعه آن بکوشد.

در واقع، این اصل مسبوق به جهان‌بینی الهی و رویکرد عرفانی *اقبال* در انسان‌شناختی اوست؛ زیرا وی انسان را به عنوان اشرف مخلوقات می‌بیند. *اقبال* انسان را عهده‌دار مسئولیت سنگین امور جهان می‌داند. وی می‌گوید: «انسان موظف است در آرزوهای صمیمی و عمیق جهان شریک باشد، سرنوشت خود را و همچنین سرنوشت جهان را بسازد، گاهی با تطابق با نیروهای آن و گاهی با تغییر جهت نیروهای موجود در جهان، برای رسیدن به هدف خود در این سیر تکامل و پیشرفت - البته اگر انسان دست به کار شود و اقدام کند - خدا با او همراه می‌شود (آکوچکیان، ۱۳۶۴، ص ۱۸۹).

در نظام تربیتی برگرفته از *دید/اقبال* برای حفظ کرامت دانش‌آموز روش‌های زیادی می‌توان در نظر گرفت، از جمله: یافتن ارزش وجودی خود و فروختن خویش به بهایی اندک مگر به سعادت، احترام به شاگرد؛ چون روحش متعالی و جسمش خاکی و آسیب‌پذیر است، آشنایی دانش‌آموز با سیره بزرگان که چگونه در برهه‌های سخت، تن به ذلت نداده‌اند، و شهادت را بر خفت مرجح دانسته‌اند.

ز) آموزش تفکر انتقادی

تفکر انتقادی، مستلزم استفاده فعال از هوش، دانش و توانایی‌ها برای مقابله مؤثر با موقعیت‌های زندگی است. در تفکر فعال، وقتی فرد با یک موقعیت تصمیم‌گیری و انتخاب مواجه می‌شود، فعالانه به

.....**منابع**.....
 احمدی، احمد، ۱۳۸۴، *اصول و روش‌های تربیت در اسلام*، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
 اختر، وحید، ۱۳۶۴، *عناصر فلسفه وجودی در فکر اقبال* (مجموعه مقالات بزرگداشت علامه اقبال لاهوری)، ترجمه محمد مهدی رستمی، به کوشش غلامرضا ستوده، تهران، دانشگاه تهران.
 اقبال لاهوری، محمد، ۱۳۴۳، *کلیات اشعار فارسی*، تصحیح احمد سروش، تهران، کتابخانه سنایی.
 آکوچکیان، احمد، ۱۳۶۴، *اقبال احیای تفکر دینی*، در: *ساخت اقبال* (مجموعه مقالات بزرگداشت علامه اقبال لاهوری)، به کوشش غلامرضا ستوده، تهران، دانشگاه تهران.
 بقایی، محمد، ۱۳۷۸، *خیال وصال*، تهران، جزیل.
 —، ۱۳۷۹، *بازسازی اندیشه دینی در اسلام*، تهران، فردوس.
 —، ۱۳۸۰، *سروش دینار*، تهران، فردوس.
 پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶، *فلسفه تعلیم و تربیت*، تهران، سمت.
 حسینی خامنه‌ای، سیدعلی، ۱۳۶۴، سخنرانی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در مورد اقبال، در: *ساخت اقبال* (مجموعه مقالات بزرگداشت علامه اقبال لاهوری)، به کوشش غلامرضا ستوده، تهران، دانشگاه تهران.
 سعیدی، غلامرضا، ۱۳۶۴، *ماهیت و اهمیت فلسفه اقبال*، در: *ساخت اقبال* (مجموعه مقالات بزرگداشت علامه اقبال لاهوری)، به کوشش غلامرضا ستوده، تهران، دانشگاه تهران.
 شکوهی، غلامحسین، ۱۳۷۵، *مبانی و اصول آموزش و پرورش*، مشهد، آستان قدس رضوی.
 صابر، غلام، ۱۳۸۸، *فیلسوفان عشق: کی‌یرکار و اقبال*، ترجمه محمد بقایی، تهران، یادآوران.
 فاضلی، قادر، ۱۳۸۵، «سیاست و دیانت در دیوان اقبال»، *علوم سیاسی*، سال نهم، ش ۳۶، ص ۲۶۹-۲۸۶.
 —، ۱۳۸۳، «آموزه‌های سیاسی قرآن در اشعار اقبال»، *علوم سیاسی*، سال چهارم، ش ۱۵، ص ۲۷۱-۲۹۴.
 لطف‌آبادی، حسین، ۱۳۸۴، *روان‌شناسی تربیتی*، تهران، سمت.
 مایرز، چت آموزش تفکر انتقادی، ترجمه خدایار ایلی، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۴.
 مشایخ فریدونی، محمدحسین، ۱۳۷۰، *نوای شاعر فردا*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
 میر، محمد، ۱۳۸۸، «خودی و انسان آرمانی در شعر اقبال لاهوری»، *مطالعات شهبه قاره*، سال اول، ش ۱، ص ۱۵۹-۱۸۰.
 ندوی، ابوالحسن، ۱۳۷۰، *بازگشت به اسلام*، ترجمه محمود محمودی، تهران، احسان.

طی کند و سرانجام به مقام و منزلتی برسد که در قدرت و تقدیر اوست، و از آن بزرگ‌تر، مقام و مرتبه‌ای که در تصور و تفکر کسی نمی‌آید» (بقایی، ۱۳۸۰، ص ۵۹).

همچنین اقبال می‌گوید: «آنکه از قدرت خودی آگاه است، بر خویشتن تکیه‌گاه است، نه اشک بر دامن دیگران ریزد و نه منت از غیر پذیرد، نه چشم به سوی دیگران دوزد و چراغ از شرار دیگران افروزد. خود سوزد و راه خویش روشن سازد» (اقبال، ۱۳۴۳، ص ۲۳۰).

نتیجه‌گیری

نتایج بررسی‌ها نشان داد که خودشناسی از دیدگاه اقبال رهیافتی به سمت آگاهی از ارزش‌های انسانی و انتخاب راه صحیح زندگی است؛ و خودشناسی صحیح موجب تعالی و رفعت روح انسان می‌گردد، و نفس را در اوج نیازمندی‌های مادی، به استغنا معنوی دعوت می‌کند، و انسان را از ورطه از خودبیگانگی و تملک و تمسک به غیر، رهایی می‌بخشد. از سوی دیگر، مشخص شد که خودشناسی از طریق اکتساب کمالات و افعالی در انسان حاصل می‌شود که فرد با اختیار و آزادی خود بر نفس خویش عارض می‌گرداند.

تعبد، عشق، امید، آرزو، ضبط نفس و استقلال، از مهم‌ترین مؤلفه‌های شناخت خود، از دیدگاه اقبال است. همچنین از فلسفه خودی اقبال استنتاج‌گردید که او به هویت، کرامت و عزت‌مداری انسان، اهمیت خاصی داده و همواره افراد را به تفکر انتقادی، آزادی و استقلال فراخوانده است.